

فلسفه دین، دوره ۱۱، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳
صفحات ۷۱۵-۷۴۰

سنت‌گرایی و تکثرگرایی دینی

عبدالرحیم سلیمانی*

استادیار دانشگاه مفید قم

(تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۱۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۱/۲۰)

چکیده

سنت‌گرایی مکتبی نوپا و مربوط به سده بیستم است که در نزاع بین سنت و مدرنیته، که در عصر روشنگری به وجود آمد یا به اوج خود رسید، جانب سنت را می‌گیرد. باورهای این مکتب از قبیل حکمت جاویدان، که در دل هر سنت قرار دارد، سبب باور به حقانیت همه سنت‌های ریشه‌دار و در نتیجه، حقانیت و نجاتبخشی همه سنت‌های بزرگ دینی، یعنی تکثرگرایی دینی، شده است. این نوشتار به بیان و بررسی مبانی تکثرگرایی این مکتب می‌پردازد. مسئله مقاله این است که اساسی‌ترین باور سنت‌گرایی (که موجب پذیرش تکثرگرایی دینی شده) یعنی اعتبار و تقدس همه سنت‌های تاریخی، مخدوش است.

واژگان کلیدی

تکثرگرایی، حکمت جاویدان، سنت، سنت‌گرایی، وحدت متعالی ادیان.

مقدمه

سنت‌گرایی (Traditionalism) یکی از مکاتب و گرایش‌هایی است که در سده بیستم به صورت مشخص ظهور کرد و در بحث تعارض دعاوی ادیان موضع روشنی دارد. این مکتب به روشنی و با صراحت تمام از تکثرگرایی دینی حمایت، طرفداری و بر آن پافشاری می‌کند. اما مبانی فکری آنان و اندیشه‌های مبنایی که آنان را به تکثرگرایی کشانیده، با مبانی دیگر تکثرگرایان بسیار متفاوت است. همچنین نوع بیان آنان از تکثرگرایی و دفاع آنان از این اندیشه با نوع بیان و دفاع تکثرگرایانی مانند جان هیک، بسیار تفاوت دارد. در واقع دومی از موضع تجددگرایانه و پذیرش مبانی مدرنیته به تکثرگرایی دینی رسیده است، اما سنت‌گرایان از موضع مخالفت شدید با مدرنیته و مبانی آن و نیز دفاع قاطعانه از سنت، به تکثرگرایی دینی رسیده‌اند. مقصود از «تکثرگرایی دینی» اندیشه‌ای است که می‌گوید همه ادیان بزرگ، حق و راه‌هایی به سوی نجات هستند و از این جنبه فرقی بین آنها نیست. این اندیشه در مقابل «انحصارگرایی» و «شمول‌گرایی» قرار دارد که اولی می‌گوید حقانیت و نجات در انحصار یک دین است و دومی می‌گوید هر چند حقانیت یا میزان بیشتر حقانیت از آن یک دین است، اما پیروان دیگر ادیان نیز امکان نجات و رستگاری دارند (رک: هیک، جان، ۱۳۷۸: ۶۴-۶۹).

امروزه افراد و مکاتب متعددی در جهان تکثرگرا هستند که با مبانی و طی مسیره‌های کاملاً متفاوتی به این موضع رسیده‌اند. به همین دلیل نمی‌توان با همه تکثرگرایان به یک صورت برخورد و مواضع تکثرگرایانه آنان را به یک شکل نقد و بررسی کرد. قائلان به تکثرگرایی را به چهار دسته کلی تقسیم می‌کنند: ۱. یک دسته از تکثرگرایان از درون یک دین خاص و متون مقدس آن به تکثرگرایی رسیده‌اند. برای مثال دکتر عبدالعزیز ساشادینا معتقد است که قرآن مجید تکثرگرایی دینی را می‌پذیرد و آیات قرآنی بر آن دلالت دارند

(رک: ساشادینا، ۱۳۸۶، فصل دوم). همچنین فردی به نام دکتر میمندی‌نژاد قائل به این بوده است که از آیات قرآن مجید می‌توان تکثرگرایی را برداشت کرد (رک: آیت‌الله سبحانی، ۱۳۸۷: ۷۵)؛ ۲. دسته دوم تکثرگرایان کسانی هستند که نه از درون یک دین، بلکه با مطالعه وضعیت دینداری متدینان و وضعیت ادیان موجود به تکثرگرایی می‌رسند. نمونه آنها فیلسوف معروف معاصر جان هیک است که خود را تکثرگرای استقرایی می‌نامد. او می‌گوید وضعیت موجود ادیان و متدینان قائل شدن به تکثرگرایی را ضروری می‌گرداند (رک: اصلان، ۱۳۷۵: ۲۸۱-۲۸۲)؛ ۳. دسته سوم تکثرگرایان افرادی هستند که نه از درون یک دین یا مطالعه وضعیت ادیان و متدینان، بلکه از مکتب و تفکر فلسفی به تکثرگرایی رسیده‌اند. سنت‌گرایان، که موضع آنان در باب تکثرگرایی موضوع این نوشتار است، این‌گونه هستند؛ ۴. دسته چهارم کسانی هستند که ادله گوناگونی برای اثبات تکثرگرایی ارائه می‌کنند که در میان آنها از هر سه نوع فوق یافت می‌شود. نمونه آنها دکتر سروش است که راه‌های ده‌گانه‌ای که برای اثبات تکثرگرایی ارائه می‌دهد، هر سه نوع تفکر را در بر دارد. برای مثال راه ششم ایشان که از نام «هادی» خداوند در قرآن مجید استفاده می‌کند، از نوع اول است و راه نهم ایشان که در آن می‌گوید «دین اکثر مردم علت دارد و نه دلیل» از نوع دوم است و راه اول ایشان که بر نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت مبتنی بوده، از نوع سوم است (سروش، ۱۳۸۰: ۲۷-۵۰).

به‌هر حال تبیین و نقد و بررسی هر یک از مشرب‌های فوق متفاوت است. از آنجا که سنت‌گرایان از یک مکتب و تفکر فلسفی با مبانی خاص به تکثرگرایی رسیده‌اند، نمی‌توان تکثرگرایی آنان را بدون تبیین مبانی فلسفی تفکرشان بررسی و نقد کرد. پس باید این مبانی را به اختصار تبیین کنیم. اما قبل از پرداختن به مبانی این مکتب باید به فضای شکل‌گیری این مکتب و اندیشه بنیادین آن به‌عنوان مقدمه اشاره‌ای داشته باشیم.

سنت‌گرایی جریانی است که در سده بیستم به‌وجود آمد و در نزاع بین سنت و مدرنیته جانب سنت را می‌گیرد. مدرنیته (که اوج آن نهضت روشنگری است) در واقع مکتبی

فکری یا یک فلسفه است که جهان‌بینی و اصول خاص خود را دارد. در واقع می‌توان گفت سه اصل حاکم بر این اندیشه، جهان‌بینی آن را تشکیل می‌دهد: ۱. حوادثی ممکن‌الوقوع هستند که وقوع نظایر آن را مشاهده می‌کنیم، نه آنچه در ذهن امکان وقوع دارد؛ ۲. همه حوادث این جهان با هم مرتبطند و وقوع هر حادثه، تغییراتی در حوادث دیگر به وجود می‌آورد. هیچ حادثه‌ای وجود ندارد که با حوادث دیگر جهان بی‌ارتباط باشد؛ ۳. نظام این جهان بسته و خودکفاست و هر حادثه‌ای که در این جهان رخ می‌دهد با حوادث خود این جهان تبیین و تفسیرپذیر است (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵: ۱۶۱-۱۶۳).

در واقع در این عصر، اصالت تجربه و مشاهده، اساس و بنیان همه شناخت‌ها شد و همه علوم، حتی فلسفه، باید به علم طبیعی مبدل می‌شد (برلین، ۱۳۴۵: ۱۰). قبل از این دوره، انسان، خود، بخشی از جهانی که نظام الهی دارد به حساب می‌آمد. در این دوره، نه تنها از این اندیشه دست برداشتند، بلکه به سوی این نگرش رفتند که جهان بر حسب عقل، تجربه و کشف انسان شناخته می‌شود (راجرسون، ۱۳۸۸: ۸۵).

به تعبیر دیگر، در این عصر طرز تفکر علمی - انتقادی (که بر شناخت علمی متکی است) حاکم شد. شناخت علمی، برخلاف شناخت دینی که حالتی شخصی است و از تعبد به فرایض ناشی می‌شود و ادعای کمال، قطعیت و اعتبار جاودانه دارد، به هیچ سنت ایمانی وابسته نیست؛ از نظر اخلاقی بی‌طرف است؛ ادعا ندارد که باطن ما را تغییر می‌دهد یا سعادت ابدی برای ما می‌آورد؛ ساخته و پرداخته انسان؛ موقت، گذرا و مدام در معرض دگرگونی و رشد است (کیویت، ۱۳۷۶: ۱۰۹).

اینها جهان‌بینی و اصول بنیادین مدرنیته یا مدرنیسم یا تجددگرایی هستند. طرفداران مدرنیته می‌گویند همه هستی و همه تاریخ و هر چیزی را که از گذشتگان به ارث برده‌ایم، باید با توجه به این اصول از نو بررسی کرد و اگر با موفقیت از این آزمون گذشت، ارزشمند است. پس اینان هر آنچه را که از گذشتگان به دست ما رسیده است، از ادیان، متون، باورها و اعمال، همه را متعلق به سنت می‌دانند و معتقدند کل سنت باید از فیلتر

مدرنیته (یعنی همان اصول و جهان‌بینی که بیان کردیم) بگذرد. پس در واقع سخنشان این بود که سنت خودبه‌خود هیچ ارزش و اعتباری ندارد؛ ارزش و اعتبار تنها از آن مدرنیته و اصول حاکم بر آن است.

سنت‌گرایی درست نقطه‌مقابل این اندیشه است. جریان مزبور اعتقاد دارد مدرنیته و اصول حاکم بر آن هیچ ارزش و اعتباری ندارد و جهان‌بینی آن باطل محض است. در واقع این سنت است که ملاک و معیار محسوب می‌شود و اگر اندیشه یا عمل مفیدی برای انسان وجود دارد، تنها همان است که در سنت ریشه دارد. مدرنیته یک کجروی و انحراف وحشتناک در تاریخ بشر است و بشریت را به انحطاط می‌کشاند. مشکل اصلی انسان جدید این است که از سنت جدا افتاده و همین سبب بی‌ریشه بودن او شده است (رک: نصر، ۱۳۸۱: ۱۵۸).

این مکتب توسط دانشمند فرانسوی، رنه گنون (۱۸۸۶-۱۹۵۱) بنیان نهاده شد و اندیشمندان متعدد دیگری مانند دانشمند سیلانی، کوماراسوامی (۱۸۷۷-۱۹۴۷) و فریتیف شوان (۱۹۰۷-۱۹۹۸) و... که پیرو ادیان مختلفی بوده‌اند، راه او را ادامه داده‌اند. امروزه می‌توان دکتر نصر را یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان این مکتب به حساب آورد.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، ویژگی سنت‌گرایی این است که اصول بنیادین مکتب فکریشان آنان را به تکثرگرایی رسانده است. پس باید ابتدا این اصول را تبیین کنیم و نشان دهیم که چگونه تکثرگرایی از دل آنها بیرون آمده است.

الف) مفهوم سنت

سنت‌گرایان در نزاع بین سنت و مدرنیته، سنت را معیار و ملاک حقانیت و درستی یک عمل یا باور شمرده‌اند. اما سنت در نظر آنان چه معنا و مفهومی دارد و برای آن چه تعریفی ارائه می‌دهند؟ دکتر سید حسین نصر سنت را این‌گونه تعریف می‌کند:

«سنت در معنای فنی‌اش که در این اثر مورد نظر است، و در مورد همه

نوشته‌های دیگر ما نیز چنین است، به‌معنای حقایق یا اصولی است دارای

منشأ الهی که از طریق شخصیت‌های مختلفی معروف به رسولان، پیامبران،

اوتاره‌ها (Avataras)، لوگوس (Logos) یا دیگر عوامل انتقال، برای ابنای بشر و در واقع برای یک بخش کامل کیهانی آشکار شده و نقاب از چهره آنها بر گرفته شده است... .

سنت در معنای کلی تر آن را می‌توان مشتمل بر اصولی که انسان را به عالم بالا پیوند می‌دهند، دانست، حال آنکه از منظر دیگر، دین را می‌توان در معنای اساسی‌اش همان اصولی تلقی کرد که از عالم بالا وحی شده‌اند و انسان را به مبدأش پیوند می‌دهند... سنت متضمن حقایقی دارای ماهیتی فراشخصی است که ریشه در ذات واقعیت بما هی واقعیت دارند؛ زیرا همان‌طور که گفته‌اند: «سنت یک اسطوره‌شناسی کودکانه و منسوخ نیست، بلکه علمی است که بیش از اندازه واقعی است». سنت، همانند دین در آن واحد هم حقیقت است و هم حضور... سنت از مبدأ کلی می‌آید که هر چیزی از آن منشأ گرفته و هر چیزی به آن بازمی‌گردد... سنت پیوندی ناگسستنی با وحی و دین، با امر قدسی، با مفهوم راست‌اندیشی (Orthodoxy)، با مرجعیت (Authority)، با استمرار و انتظام در انتقال حقیقت، با امر ظاهری و امر باطنی و همچنین با حیات معنوی، علم (طبیعی) و هنرها دارد» (نصر، ۱۳۸۱: ۱۳۵-۱۳۶).

پس تا اینجا «سنت» حقیقت جاودانه‌ای محسوب می‌شود که از حقیقت‌الحقایق سرچشمه گرفته است. اما پرسش مهم این خواهد بود که آیا یک «سنت واحد» وجود دارد یا اینکه سنت‌های متعدد در کار است؟ دکتر نصر این‌گونه پاسخ می‌دهد:

«ولی این دیدگاه به هیچ‌وجه نباید چیزی از صحت و اعتبار پیام‌های بعدی فرو فرستاده شده از عالم بالا در قالب وحی‌های گوناگون بکاهد و یا به صحت و اعتبار آنها خدشه‌ای وارد کند؛ پیام‌هایی که هر یک با یک مبدأ آغاز می‌شوند که در واقع مبدأ کل است و سرآغاز یک سنت را مشخص می‌سازند که هم سنت ازلی و هم انطباق آن با یک بشریت [دور بشری] معین است؛ انطباقی

که در واقع امکانی الهی است که مرتبه بشری متجلی شده است» (همان: ۱۳۶-۱۳۷).

پس مطابق این سخن سنت حقیقتی ازلی محسوب می‌شود که مطابق وضعیت بشری به صورت‌های مختلف برای بشر فرستاده شده است. پس در واقع هم یکی است و هم صورت‌های گوناگون دارد. اما حال که سنت، یا سنت‌ها منشأ الهی دارند و به تعبیر گنون: «... هیچ امر حقیقتاً سنتی‌ای نیست و نمی‌تواند باشد که متضمن عناصر و مؤلفه‌هایی از مرتبه فوق بشری نباشد» (الدمدو، ۱۳۸۹: ۱۵۵)، پس آیا سنت مساوی با دین است؟ پاسخ شوان این است که با اینکه این دو با هم پیوند نزدیکی دارند، اما سنت اعم از دین است: «در همه دوران‌ها و همه سرزمین‌ها وحی‌ها، دین‌ها، حکمت‌ها وجود داشته است؛ سنت جزئی از انسان است، درست همان‌طور که انسان جزئی از سنت است» (همان).

با این‌حال، تعریفی که مارکو پالیس از سنت و مؤلفه‌هایش ارائه می‌دهد، آن را به دین نزدیک می‌کند:

«... هر جا یک سنت کامل وجود داشته باشد، لازمه آن وجود چهار چیز خواهد بود: یک منبع ... «وحی»؛ یک جریان تأثیر یا «فیض» که از آن منبع سرچشمه می‌گیرد و بی‌وقفه از طریق مجراها و بسترهای متنوع منتقل می‌شود؛ یک راه «تحقق» که وقتی صادقانه و با ایمان کامل دنبال شود، فاعل انسانی را به مقام‌های پی در پی راه می‌برد که در آن مقام‌ها وی قادر است حقایقی را که وحی ابلاغ می‌کند، فعلیت بخشد؛ و سرانجام تجسم صوری سنت در تعالیم، هنرها، علوم و دیگر عناصر که همه با هم در تعیین خصوصیت یک تمدن بهنجار دخیلند» (همان: ۱۵۶).

پس «سنت» که برای این مکتب مفهومی اساسی به حساب می‌آید یا با دین مساوی است یا با آن پیوند اساسی دارد. مطابق این تعریف، سنت امر واحدی است که خود را به صورت‌های مختلف نشان می‌دهد و این امر بنیان تکثرگرایی را در این مکتب تشکیل داده است. اما پرسش این خواهد بود که ما با سنت‌های دینی به ظاهر متفاوتی روبه‌رو هستیم. چه چیزی بین همه این سنت‌ها مشترک است که همه را حق می‌گرداند؟ این پرسش ما را به کلیدواژه دوم این مکتب منتقل می‌کند.

ب) حکمت جاویدان

کلیدواژه دیگری که سنت‌گرایان به کار می‌برند «حکمت جاویدان» است که آنان قائلند در دل هر سنت قرار دارد و مقوم آن است. این واژه برای این مکتب به قدری اهمیت دارد که برخی از سنت‌گرایان بزرگ عنوان «فیلسوف حکمت جاویدان» یا «اهل حکمت جاویدان» را برای اندیشمندان این مکتب به کار می‌برند (کاتسینگر، ۱۳۸۸: ۳۱۵-۳۳۰). دکتر نصر حکمت جاویدان را این‌گونه تعریف می‌کند:

«حکمت خالده از نظر کسانی که خود را وقف مطالعات سنتی کرده‌اند، دلالت بر حقیقتی سرمدی در بطن همه سنت‌ها دارد که همان "سنت مقدس" (sanatana dharma) در دین هندو و "الحکمه الخالده" یا "الحکمه الدینیه" در اسلام است. در واقع حکمت خالده غیر از معنایی که فلاسفه اروپایی پس از قرون وسطا از آن می‌فهمیدند، در نوشته‌های فریتیوف شوان که می‌توان گفت در پی کاری که رنه گنون و سپس آننده کومارسوامی آغازگر آن بوده‌اند، اصیل‌ترین و کامل‌ترین بیان حکمت خالده در جهان معاصر است، معنای بسیار عمیق و اصیل خود را می‌یابد» (شوان، ۱۳۸۳: ۱-۲).

پس حکمت خالده یا جاویدان عنصری است که در دل سنت قرار گرفته و به آن قوام می‌بخشد و همان‌طور که به بیان سنت‌گرایان، سنت حقیقتی ازلی است، حکمت جاویدان

هم حقیقتی ازلی محسوب می‌شود که هسته مرکزی سنت را تشکیل می‌دهد. دکتر نصر می‌گوید:

«هر سنت و نیز سنت، به معنای دقیق کلمه، در کنه خود با حکمت یا سوفیای جاویدان مرتبط است، مشروط به آنکه این ارتباط فقط ارتباطی زمانی تلقی نشود و موجبی برای طرد و نفی آن پیام‌های آسمانی دیگر، که ادیان مختلف را تشکیل می‌دهند و البته روحاً با سنت ازلی مرتبطند، بی‌آنکه صرف استمرار تاریخی و زمانی‌اش باشند، محسوب نگردد. اصالت و تشخیص معنوی هر سنت را نمی‌توان به نام آن حکمت همیشگی که در دل یکایک نزول‌های سماوی نهفته است، نادیده گرفت» (نصر، ۱۳۸۱: ۱۳۷).

پس مطابق تعریفی که از سنت و حکمت خالده موجود در بطن آن ارائه شد، همه سنت‌های بزرگ دینی، از آنجا که در دل خود این حکمت را دارند، از حقیقت برخوردارند (رک: کاتسینگر، ۱۳۸۸: ۳۱۶). اما پرسش مهم این است که اگر همه سنت‌های دینی از این حکمت خالده برخوردارند، پس چرا با هم اختلاف‌های بنیادین دارند؟ این پرسشی است که سنت‌گرایان با تفکیک بین ظاهر و باطن دین به آن پاسخ می‌دهند.

ج) ظاهر و باطن دین

سنت‌گرایان می‌گویند دین ظاهری دارد و باطنی، که باطن اصل و گوهر دین است و ظاهر صدف آن. با این حال سخن آنان این است که هرگز نباید از ظاهر و صدف دست برداشت، هر چند توجه اصلی باید به باطن باشد. شوان می‌گوید:

«هر دینی صدفی دارد و گوهری. اسلام به واسطه گوهرش چون آذرخشی در سراسر جهان منتشر شد، و گسترش آن به جهت صدفش متوقف گشت. گوهر مقتضیات نامحدودی دارد، چون از امر مطلق سرچشمه می‌گیرد؛ صدف امری نسبی است و بنابراین مقتضیات آن هم محدود است» (شوان، ۱۳۸۳: ۳۰).

و نیز می گوید:

«عناصر ظاهری خاص مانند پیامبران تبلیغی و وقایع مقدس، به عنوان ظواهر، نسبت به عناصر اصلی فوق، جنبه فرعی دارند؛ بنابراین ممکن است اهمیت و ارزش این عناصر از دینی به دین دیگر فرق کند - چون تفاوت انسان‌ها چنین افت و خیزی را اجتناب ناپذیر می‌سازد - بی آنکه این امر سبب شود معیارهای اصلی‌ای که هم به حقیقت مابعدالطبیعی و هم به قدرت نجات‌بخشی ناظر است، در تضاد با یکدیگر واقع شود» (همان: ۲۹-۳۰).

پس ادیان مختلف یک جنبه ظاهری و صوری دارند و یک جنبه باطنی. تأکید سنت‌گرایان بر این است که با اینکه باطن اصل است، اما تنها از طریق یکی از این صورت‌های ظاهری می‌توان به باطن رسید. دکتر نصر می‌گوید:

«قلمرو ظاهر نه از قلمرو باطن، بلکه از "وحی" نشأت می‌گیرد. همین خود برای از میدان به‌دربردن هر گونه اظهارنظر که می‌گوید از صور ظاهری می‌توان چشم پوشید، کافی است. مشرب‌های باطنی متقارب را باید در درون محیط مشرب‌های ظاهری صوری جست‌وجو کرد» (الدمدو، پیشین: ۱۸۵-۱۸۶).

اما اشکال سنت‌گرایان به بدنه متدینان ادیان این است که به جای اینکه از طریق این صورت‌ها و ظاهرها به باطن برسند، در همین ظاهر متوقف می‌شوند. شوان می‌گوید:

«مشرب ظاهری هرگز از "عین عبارت" فراتر نمی‌رود. تأکید خود را بر شریعت می‌گذارد نه بر هیچ‌گونه متحقق شدن و بنابراین بر عمل و استحقاق پاداش عمل تأکید می‌کند. اساساً نوعی "اعتقاد" است به "عین عبارت" ... نوعی متابعت از شریعت منسکی و اخلاقی است و افزون بر آن، مشرب ظاهری هرگز از فرد فراتر نمی‌رود؛ متوجه بهشت است تا خداوند» (همان: ۱۸۶).

از این سخنان بر می‌آید که اولاً باطن همه ادیان یکی و حقیقت محض است و ثانیاً اگر اختلافی بین ادیان دیده می‌شود در ظاهر است و نه در باطن و ثالثاً از این ظاهرهای

متفاوت نمی‌توان دست برداشت و از ظاهر می‌توان به باطن رسید. این کثرت ظاهری و وحدت باطنی چیزی است که سنت‌گرایان از آن به «وحدت متعالی ادیان» یاد می‌کنند و این در واقع تعبیر خاص آنان از تکثرگرایی محسوب می‌شود.

د) وحدت متعالی ادیان

بحث‌های قبلی آشکار کرد که چه مبانی فکری سنت‌گرایان را به تکثرگرایی سوق داده است. آنان همه ادیان بزرگ را بخشی از یک سنت معتبر می‌دانند و در واقع همه آنها را در بردارنده حکمت جاودان به حساب می‌آورند. به اعتقاد آنان ادیان اگر با هم اختلاف‌ها و تفاوت‌هایی دارند، این اختلاف و تفاوت‌ها تنها در جنبه ظاهر و صدف ادیان است. ادیان در باطن و گوهر خود با هم هیچ اختلافی ندارند. بنابراین ادیان باستانی، همه راه‌هایی به سوی حقیقت و نجات و رستگاری هستند.

کاتسینگر می‌گوید:

«روشن است که هیچ متدین سنتی - از هر دینی که باشد - با این ادعا که وحی و سنت اصیل برآمده از آن برای نجات ضروری است، مخالفت نخواهد کرد. اما چیزی که مایه تمایز اهل حکمت خالده می‌شود این اعتقاد است که آسمان بیش از یک راه نجات پیش‌روی بشر قرار داده است، یعنی مظاهر چندی از وحی و سنت اصیل وجود دارد. هر یک از این سنت‌ها بر مشیت خدا با قوم خاصی انطباق داده شده است و هر یک شامل مجموعه‌ای از تعالیم و برنامه‌ای برای سلوک است که کاملاً مناسب وصول به هدف غایی انسان است. درست به همان ترتیب که گل بته‌ای دائمی سال به سال می‌شکفتد و به گل می‌نشیند، خدا هم به طریق وحی و انکشاف، خود را مکرراً بر انسان عیان کرده است. از جهت ظاهر یا شریعت - یعنی در مرتبه صورت و قالب - این ادیان با یکدیگر متفاوت و حتی ناسازگارند، اما در باطن یا طریقت، سرانجام به نتیجه واحدی

می‌رسند: به "واقعیتی" که قهراً در ورای تمام صورت‌ها و قالب‌ها و حدود و قیود است. بر این اساس وقتی آموزگاری مثل شوان از وجود وحدت متعالی ادیان سخن می‌گوید، باید بر واژه "متعالی" تأکید ورزید. فیلسوف حکمت خالده آن‌قدر غافل نیست که کثرت مشهود عقاید و شعائر ادیان جهان را نبیند... اگر وحدت ادیانی هست، فقط در خدای تعالی است» (کاتسینگر، پیشین: ۳۱۹-۳۲۰).

بنابراین ادیان تنها در شکل و صورت و ظاهر با هم تفاوت و اختلاف دارند، اما در باطن، یعنی رسیدن به حقیقت محض (که خدای تعالی است) یکی هستند. دکتر نصر این مطلب را به گونه دیگری بیان می‌کند:

«بحث رابطه سنت با دین، ضرورت کندوکاو در مسئله کثرت ادیان را ایجاد می‌کند. تنوع گونه‌های دینی مستلزم تنوع گونه‌های سنت است، و این در حالی است که از سنت ازلی یا سنت بما هی سنت نیز به همان سان سخن می‌رود که در بحث از حکمت جاودان گفته می‌شود که یک *sophia perennis* [حکمت خالده] وجود دارد، ولی ادیان متعددی هستند که این *sophia perennis* به صور مختلف در آنها یافت می‌شود. بدینسان، به ضرورت با مسئله بنیادی سنت و سنت‌ها مواجه می‌شویم؛ مسئله‌ای که درباره آن مطالب فراوان نوشته شده و موجب این همه سوءفهم‌ها بوده است. از یک لحاظ فقط یک سنت، یعنی همان سنت ازلی، وجود دارد که همیشه هست. این همان حقیقت یگانه‌ای است که هم لب و هم مبدأ حقایق است. همه سنت‌ها تجلیات زمینی مُثُلِ اعلائی آسمانی هستند که مآلاً با مُثُلِ اعلائی سنت ازلی مرتبطند، به همانسان که همه وحی‌ها با لوگوس یا کلمه که در آغاز وجود داشت و هم جنبه‌ای از لوگوس کلی و هم لوگوس کلی من حیث هو است، ارتباط دارند» (نصر، ۱۳۸۱: ۱۴۳-۱۴۴).

سنت‌گرایان اراده الهی و مشیت او را در مسیر و جریان سنت دخیل و در واقع آن را معیار درستی آن می‌دانند، کما اینکه تکثر ادیان را نیز به خواست و اراده الهی مرتبط می‌کنند. شوان می‌گوید:

«اگر خدا واقعاً خواسته بود که جهان را به وسیله دین مسیح و نه با وسایل دیگر نجات دهد، تبیین این امر غیرممکن می‌شد که چرا چند قرن بعد که هنوز مسیحیت در اروپا راسخ و پابرجا نشده بود، خدا این امکان را فراهم آورد که دین دیگری - که چون آذرخش از راه رسید و چون صخره‌ای استوار بر جای ایستاد - در همان مناطقی که مشیت الهی تعلق گرفته بود که نور مسیحیت در آنها نفوذ کند، جایگیر شود و باب هر نوع گسترش مسیحیت به سوی شرق یک بار و برای همیشه بسته و مسدود شود. برعکس اگر ظهور اسلام به این معنا می‌بود که همه جهانیان باید این دین را اختیار کنند، هیچ تبیینی [برای این امر] وجود نمی‌داشت که چرا خدا آن را به هیأت قالبی بشری درآورده است که با درک مسیحیان تضاد مستقیم دارد و لامحاله پیام [حضرت] محمد ﷺ را برای غرب دور از دسترس می‌سازد» (شوان، پیشین: ۳۱).

سنت‌گرایان بر این باورند که هیچ‌یک از ادیان موجود نمی‌توانند جهانی باشند، چرا که هر چند باطن و گوهر آنها هیچ‌گونه محدودیتی ندارد، اما ظاهر و صدف آنها نسبی است و محدودیت دارد. شکل ظاهری دین متناسب با ملت‌های مختلف، اما باطن آنها مطلق است و هر انسانی می‌تواند آن را بپذیرد (همان: ۳۰-۳۳). این نکته را کاتسینگر چنین بیان می‌کند:

«خدای مشخص، وقتی فرد را، و یا جمع را - که بنا به تعریف از افراد قوام یافته - طرف خطاب قرار می‌دهد، به صورت فرد درمی‌آید؛ یعنی دینی به وجود می‌آورد که ضرورتاً جزوی و مقید به صورت قالب است، و به همین دلیل نمی‌تواند از جهت صورت و قالبش عام جهانشمول باشد، همان‌طور که فرد به

لحاظ فردیتش نمی‌تواند نمایانگر عمومیت باشد یا آن را تحقق بخشد. از آن

طرف، حق نامتشخص دینی به وجود نمی‌آورد» (کاتسینگر، پیشین: ۳۲۲).

پس در واقع یک دین به نظر سنت‌گرایان از دو جهت عام و جهانشمول نیست. یکی از جهت مخاطب که گیرنده پیام است، چرا که انسان‌ها و ملت‌ها به لحاظ روحیات متفاوتند، و دیگری از جهت منشأ و فرستنده دین، چرا که حق تا نامتشخص است و به تعبیری در مرحله غیب‌الغیوب است، ممکن نیست که بر کسی ظاهر شود و با کسی تماس بگیرد. پس باید از آن مرحله بیرون بیاید و تشخص پیدا کند و فرد شود. اما وقتی این‌گونه شد و جلوه کرد، در واقع به صورت‌های مختلف دیده می‌شود.

شوان برای این نسبی بودن ادیان به لحاظ ظاهر و صورت دلیلی می‌آورد و آن اینکه ما قدیسانی را می‌شناسیم که انسان‌های پاک و وارسته‌ای بوده‌اند و با اینکه با دین بزرگ دیگری آشنایی کامل داشته‌اند، دین خود را تغییر نداده‌اند. نمونه آنها قدیس فرانسیس آسیزی (St. Francis of Assisi) (۱۱۸۲-۱۲۲۶ م.) در تونس، قدیس لویی (St. Louis) (۱۲۱۴-۱۲۷۰ م.) در مصر یا قدیس گرگوری پالماس (St. Gregory Palamas) (۱۲۹۶-۱۳۵۹) در ترکیه است که با اینکه با اسلام آشنا بودند و همه به پاکی و قداستشان اعتراف دارند، ولی به اسلام نگریدند. یا در اسلام کسی مثل ابراهیم ادوم که گفته می‌شود راهبی مسیحی استادش بوده، یا عارف بزرگ سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶) که نقش تعیین‌کننده‌ای در گرویدن مردم کشمیر به اسلام داشت و با یک مرتاض هندی دوست بود و هر دو به همدیگر احترام می‌گذاشتند، ولی هیچ‌یک تغییر کیش ندادند. پس از آنجا که این انسان‌های وارسته با اینکه از دین دیگر اطلاع داشته‌اند، تغییر کیش نداده‌اند، معلوم می‌شود ادیان در شکل و صورت نسبی هستند و هر دینی برای کسی و ملتی مناسب است (رک: شوان، پیشین: ۳۳).

بحث دیگر ضرورت طرح بحث تکثر ادیان و دفاع از تکثرگرایی است. کاتسینگر این پرسش را مطرح می‌کند که چه ضرورتی دارد که قائل به حکمت جاودان و تکثر ادیان بشویم

که در واقع چوب در لانه زنبور کردن است و عده زیادی را ناراحت می‌کند. او از شوان سه پاسخ به این پرسش نقل می‌کند:

۱. پاسخ اول این است که «حقی فوق حق حقیقت وجود ندارد». اگر واقعیت چنین است که همه سنت‌های اصیل شعاع‌های متعددی هستند که انسان را به مرکز الهی متصل می‌کنند، پس انسان باید آماده باشد که به چنین چیزی اقرار کند، هر قدر که این اقرار و اعتراف دشوار و سخت باشد. به هر حال یکی از اصول اخلاقی تواضع است و انسان وقتی می‌بیند که تنها دین من نیست که مدعی است عین راه و حقیقت و نجات است و ادیان دیگر هم هستند که چنین ادعایی دارند، پس باید بپذیرد که چنین سخنی، اساس هر دین و حیانی اصیل است، چرا که بانی همه این ادیان خداست.

۲. پاسخ دوم شوان با وضعیت فعلی جهان مرتبط است. همان‌طور که همه می‌دانیم، مرزهایی که طی تاریخ در بین تمدن‌های دینی سنتی وجود داشت، همگی از بین رفته است. اکنون متدینان ادیان مختلف پهلو به پهلو هم کار و زندگی می‌کنند و تعصب مذهبی و تنگ‌نظری که قبلاً ممکن بود، دیگر ممکن نیست. زمانه ما به‌نحوی است که انحصارگرایی یا تعصب دینی به زور خود را سرپا نگه داشته است، بنابراین به برخی عناصر باطنی نیاز است که از زیان‌های مهلک به اصل دین جلوگیری کند.

۳. پاسخ سوم این واقعیت است که ما تفاوت طبع و مزاج معنوی و روحی انسان‌ها را به‌روشنی مشاهده می‌کنیم. به هر حال انسان‌ها و ملت‌ها به‌لحاظ ذوق و استعداد متفاوتند و برای هر ذوق و سلیقه و طبعی، یک دین خاص مناسب است (رک: کاتسینگر، پیشین: ۳۲۴-۳۲۷).

اما پرسش دیگر این است که اگر ضرورت دارد که به نوعی تکثر ادیان قائل شویم، چه ضرورتی دارد که به راه سنت‌گرایان برویم؟ دیگرانی هستند که قائل به کثرت‌گرایی در ادیان هستند، اما سنت‌گرا نیستند. پاسخ کاتسینگر این است که ما در پی تقریب ادیان و یکی کردن مناسک و شعائر آنها یا نزدیک کردن اعتقادات به همدیگر نیستیم و در واقع این

عمل را تخریب سنت‌های دینی می‌دانیم. به نظر ما یک مؤمن جزم‌اندیش متعصب انحصارگرا بهتر است از انسان بی‌قیدی که شعائر و مناسک و عقاید ادیان را دستکاری می‌کند که آنها را به هم نزدیک کند (همان: ۳۲۲-۳۲۳).

مسئله دیگر این است که آیا سنت‌گرایان، همه ادیان یا مدعیان دین را حق و درست می‌دانند یا اینکه به دین حق و باطل قائلند و برخی از ادعاها را باطل می‌دانند؟ سنت‌گرایان تأکید می‌کنند که ما هر ادعایی را دین حق نمی‌شماریم و برای شناخت دین سستی و اصیل، معیارهایی ارائه می‌دهند. دو معیار برای تشخیص دین حق و درست از دین باطل وجود دارد، یکی منشأ و دیگری تعالیم. منشأ یک دین باید وحی الهی باشد و دینی که ساخته انسان باشد ارزشی ندارد. آنان گرایش‌های جدید را دین به حساب نمی‌آورند و اعتقاد دارند که بعد از نزول قرآن مجید، وحی دیگری وجود نخواهد داشت، که ظاهراً این ادعا خود از متونی مثل قرآن گرفته شده است (الدمدو، پیشین: ۱۷۸). شوان در این زمینه می‌گوید:

«کاملاً غیرممکن است که در زمانه ما وحی به معنای کامل کلمه، ظاهر گردد، یعنی وحی‌ای قابل مقایسه با ابلاغ و انتقال سوتره‌های بزرگ یا دیگر متون مقدس اولیه: دوران وحی‌ها بر این کره خاکی گذشته است و از مدت‌ها قبل به سر آمده بود. الهامات اولیا و قدیسان شأن و مرتبه دیگری دارد...» (همان).

راه دوم این است که تعالیم یک دین وافی به مقصود باشد و انسان‌ها را متحول کند. البته یک تمایز ماوراءالطبیعی، که خود در بطن سنت‌های کامل و تمام پرورش یافته است، شاید این امر را معلوم کند.

راه سومی هم برای این آزمون وجود دارد و آن برگرفته از پندی از متون مقدس است: «آنها را از ثمراتشان خواهید شناخت». هر سنت راست‌آیین، قدیسان و حکیمانی در درون خود پرورش می‌دهد که خود شاهد زنده‌ای بر حقانیت آن سنت هستند (همان: ۱۸۰-۱۸۱). شوان می‌گوید:

«برای آنکه یک دین باطناً دین حقیقی تلقی شود... باید متکی بر آموزه‌ای کاملاً کافی و وافی درباره امر مطلق باشد؛ آنگاه باید معنویتی را بستاید و تحقق بخشد که همراز با این آموزه باشد و از این رهگذر در محدوده خود هم نظراً و هم عملاً تقدس داشته باشد، یعنی باید منشأ الهی داشته باشد، و نه فلسفی، و بدین ترتیب باید سرشار از حضوری مقدس یا متبرک باشد که به‌ویژه در معجزات و در هنر مقدس آشکار شود» (شوان، پیشین: ۲۹).

ه) بررسی موضع سنت‌گرایان

وقتی به مواضع سنت‌گرایان و توجه آنان به ادیان و متون مقدس و سنت‌های دینی در وضعیتی که دنیای مدرن غرب داشته است، توجه می‌کنیم، آن را فریادی در برهوت خالی از معنویت می‌یابیم و از این جنبه گرایش بسیار ارزشمندی است و سخنان و اندیشه‌های جذاب و مفیدی را ارائه می‌کند. همچنین اینکه این مکتب جهان‌بینی عصر روشنگری و مبانی مدرنیسم را نمی‌پذیرد، موضع قابل دفاعی و در واقع جنبه سلبی این مکتب ارزشمند و شایان توجه است. با این حال درباره این مکتب در جنبه ایجابی آن سؤالات و ابهاماتی وجود دارد:

۱. سنت‌گرایان مدرنیته و مبانی و روش‌شناسی آن را ملاک و معیار حقانیت نمی‌دانند و در مقابل، سنت را ملاک و معیار می‌دانند. اینکه آموزه‌ای یا عملی متعلق به سنت یا یکی از سنت‌های دینی باشد، نفس تعلق به سنت ملاک حقانیت آن است. اما پرسش این خواهد بود که آیا این غیرممکن است که یک سنت کهن صرفاً با ادعای یک پیامبر دروغین بنیان نهاده شده و توسعه یافته باشد؟ دکتر نصر از طرف سنت‌گرایان این مشکل را این‌گونه پاسخ می‌دهد که خدای حکیم و عادل هرگز اجازه نمی‌دهد که یک سنت خطا شکل بگیرد و میلیون‌ها انسان که خالصانه در پی رستگاری خود هستند، به‌وسیله این سنت به خطا بروند (رک: اصلان، ۱۳۷۵: ۳۸۷).

اما این سخن با مبانی خود سنت‌گرایان ناسازگار است. همان‌طور که گذشت سنت‌گرایان دین اسلام را دین خاتم می‌دانند و معتقدند پس از اسلام پیامبر و دین جدیدی نخواهد آمد. اما حدود پانصد سال پیش فردی به نام نانک در سرزمین هند ادعای پیامبری کرد و دین سیک را بنیان نهاد و امروزه میلیون‌ها نفر پیرو دارد. همچنین بهاییان دین خود را یک دین جدید می‌دانند و گفته می‌شود امروز در سراسر دنیا چندین میلیون پیرو دارند. بنا بر مبنای سنت‌گرایان این دو دین از اصل خطا و پیامبران آنها دروغین بوده‌اند. اما پرسش این است که چرا خدای حکیم و مهربان اجازه داده است که این سنت‌های دروغین پا بگیرند و میلیون‌ها انسان منحرف شوند؟ آیا اگر خدای حکیم و مهربان پا گرفتن یک سنت جعلی را پس از دوره خاتمیت اجازه داده، ممکن نیست که قبل از آن هم اجازه داده باشد؟ به چه دلیل؟

۲. به فرض که اصل و بنیان یک سنت، حق و بنیان‌گذار یک سنت دینی در واقع پیامبر الهی باشد. آیا این ممکن نیست که سنت مذکور در طول تاریخ به انحراف رود و آموزه یا عمل نادرستی به آن افزوده یا عنصری ضروری از آن کاسته شود؟ تاریخ ادیان نشان می‌دهد که آنها در طول تاریخ دچار تحولات بسیار عمیق و زیربنایی شده‌اند. یکی از این سنت‌های دینی که عمری حدود دو هزار سال دارد و بیشترین پیرو را در میان ادیان جهان داشته و دارد، مسیحیت است. از مجموعه عهد جدید به‌روشنی برمی‌آید و دانشمندان مسیحی به این معترفند که پولس دین حضرت عیسی ﷺ را تغییر اساسی داده و باید او را مؤسس و بنیان‌گذار و معمار دوم مسیحیت به حساب آورد (رک: بی‌ناس، ۱۳۷۲: ۶۱۴؛ دوران، ۱۳۶۶: ۶۸۹؛ نجمه، ۱۹۶۲: ۱۷-۱۸؛ آگریدی، ۱۳۷۷: ۴۷). همچنین به گفته عموم عالمان الهیات جدید آموزه تثلیث مسیحی در عهد قدیم و عهد جدید یافت نمی‌شود و در سده‌های سوم و چهارم وارد مسیحیت شده است (Eliade, 1987, v.15, p.54; Hastings, v.12, p.458). تغییراتی که در مسیحیت از حدود سال ۴۰ تا سده پنجم میلادی به وجود آمده بسیار عمیق است و در واقع دین جدیدی به وجود می‌آورد. پرسش

مهم این است که چگونه سنت‌گرایان می‌توانند همه این تحولات را حق و درست بدانند. آموزه‌هایی مثل پیامبری مسیح و شریعت و... حذف شده و آموزه‌هایی مثل تجسد خدا و گناه اولیه و تثلیث و... جای آن را گرفته است.

پاسخ سنت‌گرایان شاید این باشد که همه این تحولات مانند تحولی است که در یک نهال کوچک (تا وقتی به یک درخت تنومند تبدیل می‌شود) به وجود می‌آید و همه این تحولات قطعاً به خواست و رضایت خدای حکیم و عادل است و این خدا هرگز میلیون‌ها انسان را گمراه نمی‌کند (رک: اصلان، ۱۳۷۵: ۳۸۳).

اما پرسش این است که از همین عهد جدید برمی‌آید که حضرت عیسی علیه السلام از انحرافات می‌نالید که در یهودیت پیش از او به وجود آمده بود و به شدت برای اصلاح آن تلاش می‌کند. کافی است کسی به موعظه روی کوه (انجیل متی، باب‌های چهارم تا هفتم) و سخنرانی حضرت عیسی برای عالمان یهود (انجیل متی، باب بیست و سوم) مراجعه کند تا این حقیقت را دریابد. اگر مبنای سنت‌گرایان درست باشد، باید انحراف‌های دین یهود به خواست خدا بوده باشد و حضرت عیسی علیه السلام به آن اعتراض نکنند. همچنین دین موروثی حضرت محمد صلی الله علیه و آله ریشه در دیانت ابراهیم خلیل داشته است. اندکی کمتر از سه هزار سال بین این دو پیامبر فاصله است. قرآن مجید به وضوح نشان می‌دهد که دین توحیدی ابراهیم خلیل علیه السلام به دینی شرک‌آلود و مبتذل تبدیل شده بود. سخن سنت‌گرایان در واقع این است که یک سنت دیرپا معصوم از انحراف است، چرا که خدا حافظ آن خواهد بود. اما از قرآن مجید برمی‌آید که دین حق ابراهیم خلیل دچار انحراف عمیق بود و انسان‌های زیادی به همین دین منحرف شده معتقد بوده‌اند.

۳. یکی از مشکلاتی که سنت‌گرایان با آن روبه‌رو بوده‌اند این است که چگونه اختلاف‌های آشکار ادیان را با حقانیت همه سنت‌های دینی جمع کنند. پاسخ آنها این بود که این سنت‌ها در ظاهر متفاوت و در باطن یکی هستند. اما پرسش این است که چرا باید خداوند ادیانی بفرستد که ظاهر آنها این اندازه متفاوت باشد؟ پاسخ سنت‌گرایان چنین بوده

که این ظواهر متفاوت متناسب با محیط و سلاقی مختلف است. اما تاریخ ادیان نشان می‌دهد که در ادیان مهاجرت‌های بسیار مهمی رخ داده است. مسیحیت در غرب آسیا به وجود آمده است، اما امروزه اکثریت قاطع پیروان خود را در اروپا و آمریکا دارد. آیین بودا در هند به ظهور رسیده است، اما امروز در این سرزمین پیروی ندارد و پیروان این دین در جنوب و شرق آسیا هستند. اگر ظاهر مسیحیت با روحیات مردم غرب آسیا و منطقه فلسطین متناسب بود، چگونه خود را با مردم اروپا و آمریکا تطبیق داد و اگر آیین بودا با روحیات و سلاقی مردم هند متناسب بوده، چگونه خود را با مردم خاور دور تطبیق داده است؟ اگر چنین تطبیق‌هایی ممکن بوده، پس خدا می‌توانسته است ادیان را به‌گونه‌ای بفرستد که ظاهر آنها تا این اندازه متفاوت نباشد. امروزه در همه جای دنیا، مسیحی و مسلمان و هندو با فرهنگ‌های مختلف یافت می‌شوند و مشکلی با دین خود ندارند. پس هرگز لازم نبوده است که خداوند نظام‌های دینی کاملاً متفاوتی بفرستد که به‌صورت بنیادین با هم اختلاف دارند.

۴. سنت‌گرایان می‌گویند همه اختلاف سنت‌های دینی در ظاهر آنهاست و آنها در باطن اختلافی با هم ندارند و این اختلاف ظاهر به دلیل اختلاف روحیات مخاطبان است. برای مثال دکتر نصر می‌گوید که خداوند آموزه‌های تثلیث و تجسد را برای مسیحیان (و نه برای مسلمانان) اراده فرموده است (رک: اصلا، ۱۳۷۵: ۳۸۷ - ۳۸۸). اما قرآن مجید به شدت هر چه تمام‌تر این دو آموزه را رد می‌کند و آنها را کفر و معتقدان به آنها را کافر می‌شمارد: «لقد کفر الذین قالوا إن الله ثالث ثلاثة» (مائده: ۷۳)؛ «لقد کفر الذین قالوا إن الله هو المسيح ابن مریم» (مائده: ۱۷). همه سنت‌گرایان قرآن مجید را حق می‌دانند و این مبنای مکتب آنان است. آنان، به‌ویژه سنت‌گرایان مسلمان مانند گنون، شوان و نصر، باید پاسخ دهند که چگونه این تعبیر قرآن مجید را با حقانیت این آموزه‌ها برای مسیحیان جمع می‌کنند. به نظر می‌رسد که بین قائل شدن به حقانیت کامل قرآن مجید و حقانیت آموزه‌های تثلیث و تجسد برای مسیحیان، تناقض واضح و آشکاری وجود داشته باشد.

۵. سنت‌گرایان پیرو ادیان مختلف هستند. برخی از آنان مسلمان، برخی مسیحی و بعضی بودایی و... هستند. یک سنت‌گرای مسلمان باید بین سه نکته را جمع کند، یکی اینکه قرآن مجید کاملاً حق است؛ دوم اینکه قرآن پیروان همه ادیان را در آیات متعددی به اسلام دعوت و آنان را به پذیرش این دین مکلف می‌کند؛ و سوم اینکه همه ادیان به یک اندازه حق و راه نجات هستند. به نظر روشن می‌رسد که این سه جمله با هم قابل جمع نیستند. این مشکل برای یک سنت‌گرای مسیحی به صورت جدی‌تری مطرح است. مطابق نظام الهیاتی پولسی، عیسی مسیح علیه السلام با صلیب خود نجات و رستگاری را برای همه انسان‌ها ممکن کرده است. پس تنها راه نجات و رستگاری برای همه انسان‌ها این است که به عیسی مسیح ایمان آورند. حال پرسش این است که یک سنت‌گرای مسیحی چگونه بین نظام الهیاتی پولسی (که از آن انحصارگرایی شدید و سختی بیرون می‌آید) و تکثرگرایی جمع می‌کند؟ آیا او راهی غیر از این دارد که از این نظام انحصارگرا عبور کند؟ اگر او از این نظام عبور کند، معنایش این است که همه آنچه در سنت مسیحی آمده است، حق نیست و این با مبانی سنت‌گرایانه او ناسازگار خواهد بود.

۶. سنت‌گرایان خدا را حافظ سنت‌های تاریخی دینی می‌دانند و در نتیجه، همان‌طور که گذشت، این سنت‌ها را مصون از انحراف دانسته‌اند. اما سخن این است که درون این سنت‌ها فرقه‌های متعددی به وجود آمده است که چه بسا در اعتقادات و اعمال با هم اختلاف‌های بنیادین و اساسی دارند. یکی از این سنت‌ها مسیحیت است که سه فرقه بزرگ کاتولیک، ارتدوکس و پروتستان و چندین فرقه کوچک دیگر در آن به وجود آمده است. برای مثال در کلیسای کاتولیک این سخن بسیار تکرار شده است که بیرون از کلیسای کاتولیک هیچ نجات و رستگاری وجود ندارد و بدون اعتقاد به حجیت کلیسای کاتولیک و اسقف آن یعنی پاپ، هیچ‌کس رستگار نمی‌شود (لین، ۱۳۸۰: ۴۹۴-۴۹۵). از سوی دیگر پروتستان‌های مسیحی اساساً حجیت پاپ و کلیسا را قبول ندارند. در دین بودایی دو فرقه تیرواده و مهاییانه در همه آموزه‌های مهم از قبیل بوداشناسی، متون مقدس،

رستگاری‌شناسی، جهان‌شناسی و موجود متعال و برتر با هم اختلاف اساسی و زیربنایی دارند (رک: شایگان، ۱۳۶۲، ج ۱: ۱۷۲-۱۷۸). حال پرسش این است که اگر سنت دینی مصون از انحراف است، چرا این شقاق‌های عمیق در آنها به وجود آمده و کدام‌یک از این گرایش‌ها حق و نجاتبخش هستند؟

۷. لازمه مدعیات سنت‌گرایان این است که هر کس در هر خانواده‌ای متولد می‌شود، چشم‌پسته از همان سنت دینی خانوادگی و اجدادی پیروی کند. هیچ انسانی حق ندارد که در عقاید و اعمال اجداد خود تردید کند، چرا که اگر اجداد او به خطا رفته بودند، خداوند حکیم و عادل دخالت می‌کرد و آنان را به راه راست هدایت می‌فرمود. لازمه چنین سخنی این است که یهودیان زمان حضرت عیسی علیه السلام لازم نبوده است که به سخنان آن حضرت گوش فرادهند، و یهودیان و مسیحیان و مشرکان حجاز لازم نبوده است که به سخنان پیامبر اسلام گوش دهند، چرا که دین و سنت موروثی آنها مصون از خطا و انحراف بوده است. این همان مطلبی است که قرآن مجید در آیات متعددی به‌شدت آن را رد می‌کند (رک: بقره: ۱۷۰؛ مائده: ۱۰۴؛ انبیاء: ۵۱ - ۵۶).

۸. همان‌طور که گذشت سنت‌گرایان مدعی هستند که ما همه ادیان را حق نمی‌دانیم و برخی از آنها را باطل به حساب می‌آوریم. آنان سه معیار برای تشخیص دین حق از باطل مطرح کردند. یکی اینکه منشأ دین وحیانی باشد یا بشری؛ دیگری تعالیم دین وافی به مقصود باشد و انسان‌ها را متحول کند یا خیر؛ و سوم نتیجه دین بتواند قدیسان و حکیمانی پرورش دهد. اما هر سه معیار آنان جای بحث و چون و چرا دارد. پیامبران دروغین نیز خود را پیامبر خدا و تعالیم خود را وحیانی می‌دانند. برای مثال پولس همه مطالب خود را الهامی می‌داند. شما باید معیاری ارائه دهید که ادعاهای کاذب را از صادق تمیز دهید. معیار دوم شما این بود که تعالیم، وافی به مقصود باشد و انسان‌ها را متحول کند. شاید یک دین باطل نیز انسان‌هایی را متحول کند، چرا که پیامبران دروغین تعالیم خود را از روی تعالیم پیامبران راستین کپی‌برداری کرده‌اند. همین سخن درباره معیار سوم هم مطرح می‌شود.

اینکه در دینی انسان‌های قدیس و حکیم پرورش یافته باشند دلیل بر حقانیت نیست و شاید انسانی با دین باطل و جعلی هم خود را پیراسته گرداند. پس تنها یک راه برای سنجش دین حق از باطل باقی می‌ماند و آن اینکه تاریخ و متون مقدس و تعالیم آن با عقل و خرد سنجیده شود. اگر قرار باشد که انسان بر روی عقاید و اعمال خردستیز موجود در سنت‌های دینی چشم ببندد و برای مثال آموزه‌هایی مثل تثلیث و تجسد خدا در مسیحیت را توجیه کند، چنانکه سنت‌گرایان چنین کرده‌اند، هیچ راهی برای سنجش دین حق از باطل وجود ندارد. تنها راه این است که تعالیم ادیان و متون آنها در ترازوی عقل و خرد سنجیده شود و هر انسانی وظیفه دارد که تعالیم دین موروثی خود و نیز تعالیم ادیان دیگر را با عقل و خرد خود بسنجد و دین برتر را برگزیند یا دین خود را اصلاح کند.

به مبانی تکثرگرایانه سنت‌گرایان اشکالات ریز و درشت دیگری وارد است که به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

سنت‌گرایی مکتبی است که در سده بیستم و در تقابل با مدرنیسم شکل گرفت و برخلاف مدرنیست‌ها ملاک و معیار حقانیت را «سنت» قرار داد. از آنجا که این مکتب سنت را ملاک و معیار حقانیت می‌داند، در حالی که سنت‌های ریشه‌دار دینی متعددی وجود دارد، پس از درون اندیشه بنیادین این مکتب، تکثرگرایی بیرون می‌آید. سنت‌گرایان (که دانشمندانی از ادیان مختلف هستند) می‌گویند سنت با وحی الهی مرتبط و به‌همین دلیل معتبر است. درون همه سنت‌های دینی تاریخی، یک گوهر مشترک وجود دارد که «حکمت خالده» نامیده می‌شود و ادیان بزرگ همه در این گوهر با هم اشتراک دارند، هرچند ظاهر آنها متفاوت است. تعالیم ظاهری ادیان باید متفاوت باشد، چرا که روحیات مخاطبان مختلف در جهان تفاوت دارد. اما مهم این است که ادیان با وجود این ظواهر متفاوت، یک «وحدت متعالی» دارند و به‌همین دلیل همه ادیان بزرگ و تاریخی حق و راه نجات هستند.

اما این مکتب با پرسش‌های متعددی روبه‌روست. چرا امکان ندارد که یک سنت توسط یک پیامبر دروغین جعل شده باشد و چرا امکان ندارد که یک سنت عمیقاً منحرف شده باشد؟ پاسخ سنت‌گرایان این است که خدای عادل و حکیم اجازه نمی‌دهد که میلیون‌ها انسان طی اعصار گمراه شوند. اما باید گفت که همان‌طور که ادیانی پس از اسلام (که سنت‌گرایان آن را دین خاتم می‌دانند) به‌وجود آمده و میلیون‌ها پیرو پیدا کرده، قبل از اسلام هم چنین چیزی ممکن بوده است. همچنین پیامبران بزرگ مانند حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله با انحراف‌های ادیان زمان خود مبارزه کرده‌اند. پس اینکه سنت‌گرایان گونه‌ای عصمت برای سنت‌های دینی قائل شده‌اند، به‌وضوح مخدوش است. اشکال‌های متعدد دیگری بر مبانی سنت‌گرایان وارد است، از جمله اینکه قرآن مجید، تثلیث و تجسد را کفر می‌شمرد. چگونه می‌توان حقانیت قرآن را با حقانیت این آموزه‌ها جمع کرد؟ قرآن مجید پیروان همه ادیان را به اسلام دعوت می‌کند و نیز بر طبق نظام الهیاتی رایج مسیحی تنها با اعتقاد به صلیب مسیح، نجات و رستگاری ممکن است. یک فرد سنت‌گرا چگونه می‌تواند حقانیت قرآن و عهد جدید را بپذیرد و در کنار آنها حقانیت و نجات‌بخشی همه ادیان دیگر را قبول کند. اگر سنت‌های دینی تاریخی مصون از خطا هستند، چرا در آنها فرقه‌هایی به‌وجود آمده است که نظام عقیدتی و عملی کاملاً متفاوتی دارند؟ لازمه‌ی مبنای سنت‌گرایان این است که هر کس در هر خانواده‌ای متولد می‌شود همان دین موروثی را بپذیرد و در آن تأمل نکند. این با دعوت انبیا و به‌ویژه تعالیم قرآن مجید سازگاری ندارد. پس چاره‌ای جز این نداریم که همه سنت‌های دینی و تعالیم و متون آنها را با عقل و خرد بسنجیم و به این وسیله حق را از باطل تمیز دهیم.

منابع

قرآن کریم.

کتاب مقدس، انتشارات ایلام.

۱. ا.گریدی، جوان (۱۳۷۷). مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
۲. اصلان، عدنان (۱۳۷۵). پلورالیسم دینی، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، انتشارات نقش جهان.
۳. آیت‌الله سبحانی (۱۳۸۷). مسائل جدید کلامی، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۴. برلین، ایزابا (۱۳۴۵). عصر روشنگری، ترجمه پرویز داریوش، تهران، سپهر.
۵. بی.ناس، جان (۱۳۷۲). تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۶. الدمودو، کنت (۱۳۸۹). سنت‌گرایی، دین در پرتو فلسفه جاویدان، ترجمه رضا کورنگ بهشتی، تهران، حکمت.
۷. دورانت، ویل (۱۳۶۶). تاریخ تمدن (قیصر و مسیح)، ج ۳، ترجمه حمید عنایت و...، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۸. راجرسون، جان (۱۳۸۸). «عهد قدیم: مطالعه تاریخی و نقش‌های جدید»، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، در مجموعه مقالات الهیات جدید مسیحی (دفتر نخست)، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
۹. ساشادینا، دکتر عبدالعزیز (۱۳۸۶). مبانی همزیستی اجتماعی در اسلام، دکتر سید محمدرضا هاشمی، قم، نشر ادیان.
۱۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۰). صراط‌های مستقیم، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۱. شایگان، داریوش (۱۳۸۰). ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
۱۲. شوان، فریتیوف (۱۳۸۳). اسلام و حکمت خالده، ترجمه فروزان راسخی، تهران، هرمس.

۱۳. کاتسینگر، جیمز اس. (۱۳۸۸). *تفرج در باغ حکمت*، ترجمه سید محمد حسین صالحی، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
۱۴. کیبل، برایان (۱۳۷۴). *انداکی. کوماراسوامی*، محقق عرصه روح، در *نقد و نظر*، ش ۳ و ۴.
۱۵. کیویت، دان (۱۳۷۶). *دریای ایمان*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، طرح نو.
۱۶. لین، تونی (۱۳۸۰). *تاریخ تفکر مسیحی*، ترجمه روبرت آسریان، تهران، فروزان.
۱۷. لینگز، مارتین (۱۳۷۴). *زنه گنون*، ترجمه م. هدایتی، در *نقد و نظر*، ش ۳ و ۴.
۱۸. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۵). *هرمنوتیک، کتاب و سنت*، تهران، طرح نو.
۱۹. نجمه، الیاس (۱۹۶۲). *یسوع المسیح*، بیروت.
۲۰. نصر، سید حسین (۱۳۷۴). *زندگی نامه فریتيوف شوان*، در *نقد و نظر*، ش ۳ و ۴.
۲۱. نصر، سید حسین (۱۳۸۱). *معرفت و معنویت*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر نشر پژوهش و نشر سهرودی.
۲۲. هیک، جان (۱۳۷۸). *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، مؤسسه انتشاراتی تبیان.

23. Eliade, Mircea (1987), *The Encyclopedia of Religion*, Macmillan Publishing Company, New York.
24. Hastings, James, *Encyclopedia of Religion and Ethic*, New York, Charles Scribner's sons.